

همین خسرو حیدری، آندو تیموریان و منصور احمدزاده و چندتا جوان دیگه رو جذب کردیم. با اکراه قبول کردم که بمونم. فینال کشوری رو مقابل استقلال خوزستان بردیم و قهرمان شدیم. بعد از بازی به من خبر دادن که باید سریع برگردی و همراه تیم بزرگسالان بری گرگان! منصور خان پورحیدری دستور داده بود! سر ساعت رسیدم هتل آزادی (محل اردو) و سوار اتوبوس شدم، تیم جذاب استقلال اون سال پراز ستاره بود و هر طرف رو نگاه می کردم یه بازیکن بزرگ رو می دیدم. بهمن ۷۸ هوا خیلی سرد بود و به بازیکنها گرمکن داده بودند که خب من نداشتم! مهدی پاشا زاده نزدیکم شد و کمی گپ زد تا یخمو بشکونه و بعد گرمکنش رو درآورد و به من داد. تو راه گرگان تمام مدت ساکت بودم و رویا پردازی می کردم. برای ناهار رفتیم به یک رستوران خوب بین راهی، سیل جمعیت بود که بازیکنان را دوره کرده بودند تا از آنها امضا بگیرند. هیچکس من رو نمی دید!

